

زنان انقلابی در الجزایر و فلسطین، تکرار تاریخ؟

زینا یاسین - ترجمه: پروین اشرفی

موضوعات مورد مطالعه ای را که در صدد تجزیه و تحلیل آن هستم، الجزایر و فلسطین می باشند. دلیل این امر هم پیچیدگی ای است که زنان در روایات ناسیونالیستی، با آن مواجه هستند - مثلا عدم تفکیک بین نقش های جنسیتی و هویت ملی، که متوجه شدم در هر دو روایت متداول بوده است. زنان فعال فلسطین بارها این را مطرح کرده اند که آنها "نمیخواهند به الجزایر دیگری تبدیل شوند"، و وعده دادند که آنها "اجازه نمیدهند منافعشان در فرآیندهای سیاسی به گمراهی کشیده شود، مانند آنچه که در الجزایر پس از استقلال رخ داد". (Gluck, 1995) این چنین اظهاری، بر این معطوف است که جنبش ملی گرای الجزایر، دغدغه های برابری جنسیتی را، پس از استقلال به تعلیق انداخت، در حالیکه در گذشته با سرقت اشتیاق زنان الجزایر برای برابری جنسیتی، دسترسی به فضای عمومی را موقتا به آنها اجازه داده بود - در تلاش جهت به مبارزه طلبیدن استعمارگران فرانسه. زنان الجزایر پس از استقلال، اساسا خود را "در پستوی آشپزخانه" (Boulding 1977) (صفحه 179) و "مجبور به پوشش اسلامی و حجاب در ازای همه فرسودگی های جنگی خود" یافتند. (Nagel, 1998) (صفحه 254) به درستی میتوان گفت که یک وجه مشترک در هر دو جنبش ناسیونالیستی فلسطین و الجزایر، عنصر اسلامی آنها می باشد. ناسیونالیسم مذهبی به این گرایش دارد که به صورتی "محافظه کارانه" تعریف بشود، تعریفی که بطور خاصی بر "پدرسالاری" دلالت دارد. (Joane Nagel, 1998) این روایت از ناسیونالیسم، متمایل به تشبیه ملت به یک خانواده است. (در همانجا) چنین برداشتی، به درون انتظارات مردان و زنان در میان خود ملت، نفوذ کرده و نقش های جنسیتی بسیار بخصوصی را به آنها اختصاص میدهد. با این وجود بسیار مهم است در نظر داشته باشیم که تعمیم کل انگیزه ها و تصمیمات یک جنبش، به اینکه از «اسلامی» بودن آن نشئت میگیرد، میتواند تقلیل گرا و ذات گرا باشد. مسلما حتی در یک کشور باصطلاح اسلامی، گروه های اقلیت های غیر مسلمان و سکولاریست ها هم وجود دارند. بطور مثال در هر دو جنبش ناسیونالیستی فلسطین و الجزایر، جنبش های مختلفی وجود داشت - حال با ماهیت اسلامی و یا سکولار. در هر صورت ضروری است که نقش مذهب را در تحمیل روایات اجتماعی محافظه کار سرسخت، تجزیه و تحلیل کنیم. روایاتی که ناچارا به توصیف جنسیت و به مشکلات زنان در مشارکت در عرصه های عمومی می پردازد.

به همین دلیل ممکن است در خلال مدتی که یک جنبش ناسیونالیستی به فشار استعمار موجود واکنش نشان میدهد، زنان درون جنبش دفاعی ناسیونالیستی با درگیر کردن خود در حوزه عمومی، بر علیه رفقای مذکر خود نیز شورش کنند - دقیقا با فعال سیاسی باقی ماندن. این وضعیت دشوار داخلی در واقع در هر دو تجربه الجزایر و فلسطین یافته شد، و این همان چیزی است که من قصد دارم در نهایت جزئیات بیشتری از آن به دست بدهم.

تجربه فلسطین

جنبش ناسیونالیستی فلسطین دارای سابقه گسترده ای از مشارکت زنان در امر مبارزه می باشد. با این وجود، مسئله برابری جنسیتی در درون جنبش، دارای پیامدهای پیچیده ای است. بطور مثال، معضلی که زنان فلسطین با آن مواجه هستند، ساخت و ساز روایت ناسیونالیستی است که اغلب در مناسباتی که مرد در آن غالب است، شکل میگیرد. مثلا در مقدمه منشور ملی فلسطین، غلبه صیهونیست بر فلسطین به مثابه "تجاوز به سرزمین" تعریف شده است. این امر نشان میدهد که دشمن صیهونیستی به وضوح یک نیروی مردانه معرفی شده و جنایاتی که آنها بر علیه فلسطین مرتکب میشوند، تلویحا به مثابه امری ناشی از "ماهیت خشونت آمیز جنسی" توصیف میگرد. ماده 4 منشور ملی فلسطین نیز با محدود کردن تعریف از هویت فلسطینی به اینکه "یک ویژگی واقعی، ذاتی و ابدی است که از پدران به پسران منتقل میشود"، از توصیفات پدرسالارانه استفاده میکند. این طرح تلویحا اشاره بر این دارد که زنان نمیتوانند عاملان هویت ملی باشند. زیرا از آنجائیکه ممکن است مورد "تجاوز جنسی" قرار بگیرند، نمیشود بر آنها در تولید فرزندان مشروع فلسطینی تکیه زد. نقش زنان نتیجتا "در روایت از ناسیونالیسم، به نقشی ثانویه و حمایتی" تبدیل میشود. (Massad, 1995)

استقلال زنان فلسطین، هم از سوی رژیم اسرائیل محدود شده است و هم توسط خانواده ها و کامیونیتی های آنها در یک جامعه پدرسالارانه و محافظه کار. (Holt, 2003) (صفحه 224) این امر ناشی از این درک است که سکسوالیته زن محصول

خانواده است و به کنترل و تنظیم آن، به مثابه منبع شرف خانواده گی، نگریده می‌شود. آنهم می‌توانست بخاطر این باشد که گرایشی در میان ملی‌گرایان بطور عموم وجود دارد که ملت را به یک خانواده تشبیه می‌کند. (Nagel, 1998) به همین خاطر ناسیونالیست‌ها برای کنترل سکسوالیته افراد مونث اقوام خود، انگیزه دارند. مردان به عنوان کسانی که جنگجویان و مدافعان خانواده و ملت را نمایندگی می‌کنند، به حساب آمده در حالیکه زنان به عنوان عامل اخلاقی جامعه و همچنین منبع شرف و شرم کل ملت و خانواده دیده می‌شوند. در نتیجه زنان، تحت عنوان پاک‌ی و شرف، با بیشترین محدودیت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی روبرو می‌گردند. تأثیر حضور رژیم اسرائیل بر زندگی فلسطینی‌ها، عواقبی را بر توقعات از نقش‌های جنسیتی، تحمیل می‌کند. بطور مثال، بخاطر مرگ و میر مردان، اخراج از کشور، کار در خارج و یا زندانی شدن آنها، تعداد خانوار با سرپرستی زنان در نوار غزه، افزایش یافته است. (Amanda Jacoby, 1996)

یک معضل فرهنگی نیز پیرامون این اعتقاد وجود دارد که زنان فلسطین باید از واقعیت زشت خشونت محافظت بشوند تا بتوانند نقش خود را، به مثابه نیروی اخلاقی و پاک در جامعه، حفظ کرده و نیاز به درگیر شدن همه اعضاء جامعه فلسطین در مقاومت نیز تأمین شود. اما حتی زمانی که زنان فلسطین درگیر این مبارزه اند، آنها هنوز "بخاطر رفتاری که دشمن با آنها میکند، در معرض این هستند که مورد هدف خشونت‌های خانگی بیشتری قرار بگیرند." در فلسطین اشغالی ده‌ها تن از زنان و دختران فلسطینی گزارش داده اند که بازجویان اسرائیلی، آنها را به تجاوز جنسی تهدید کرده و در معرض اعمال تحقیرآمیز جنسی قرار داده اند. (Holt, 2003) این اعمال، این پرسش را مطرح می‌کند که چرا اشغالگران بطور روتین از این سلاح جنگی، بخصوص بر علیه زنان در مناطق اشغالی، استفاده می‌کنند؟ بنا به گفته Seifert، یک پاسخ ممکن این می‌باشد که خشونت جنسی بر علیه زنان "احتمالاً فرهنگ یک ملت را نابود می‌کند." (Holt, 2003) این امر نشان می‌دهد که زنان فلسطین، هنگامیکه در یک جامعه اجتماعاً مردسالار، با خشونت روبرو می‌شوند، بار احساس سرفاکنندگی ای را که مردان آنها تجربه می‌کنند، بر دوش می‌گیرند. مهم است که در نظر داشته باشیم که اگرچه دلبستگی جامعه فلسطین به ساختارهای متداول آشنا و قدیمی، ممکن است خطا به نظر آید، ولی این امر بیشتر به دلیل این است که جامعه در معرض خطر انقراض می‌باشد و روایات ارتجاعی به هر چیزی که آشنا باشد، چنگ می‌اندازد. جالب توجه است که بسیاری از محققان به این نتیجه رسیده اند که این چنین ایده‌های سرسخت در مورد شرف به مثابه "چارچوب وصف مردانگی" (Holt, 2003)، در واقع بر توانایی فلسطین برای پرداختن به یک مبارزه راهی بخش موثر، تأثیر مخربی داشته است. زمانی که مردان فلسطین نیرو و تلاش بسیاری برای حفظ یک الگوی معمول از مردانگی عرب صرف می‌کنند، این امر شامل "یک حراست و خواست همیشگی در دفاع از شرف، وجهه، خویشاوندی و جامعه در مقابل تجاوز خارجی و پاسداری و حفاظت تعاریف فرهنگی از مالکیت مبتنی بر جنسیت" می‌باشد. (Holt, 2003) در نتیجه، این امر در بافت فلسطین بدین معنا بوده است که زنان فلسطین موانع بسیاری برای درگیر شدن کامل در درون جنبش ملی خود خواهند داشت. مردان با کنترل و غلبه بر زنان، "در استفاده درست از کمک بالقوه زنان در دفاع از ملت" قصور ورزیده اند. (Holt, 2003)

در واقع صیهونیست‌ها از آسیب‌پذیری اعتقادات فرهنگی پدرسالارانه فلسطین پیرامون شرف، بخصوص در تخاصمات 1947 و 1948 استفاده کامل کردند. (Holt, 2003) بطور مثال نیروهای پالماخ در دسامبر 1947 در طول یک دوره حمله به روستای al-Khisas واقع در نزدیکی مرز لبنان، عامدانه زنان و کودکان را مورد هدف قرار دادند. (Holt, 2003) در اکتبر 1948، ارتش اسرائیل تلاش کرد که در طول حمله به روستای al-Dawayima در دامنه‌های غربی ارتفاعات هیرون، اشغالگران را به کشتن زنان و اقدام به تجاوز جنسی وادارد. (Holt, 2003)

به گفته Warnock، سیستم مبتنی شرف در جامعه فلسطین، که خواستار حفظ خود و حمایت از زنان خود در مقابل نیروهای خارجی می‌باشد، جامعه فلسطین را از دفاع موثر از خود در مقابل غاصبان صیهونیستی، باز میدارد. او تصریح می‌کند که "بسیاری از خانواده‌های فلسطینی که از خانه‌های خود فرار کرده اند، عمدتاً این کار را از ترس اینکه مبادا زنانشان توسط سربازان صیهونیستی مورد تجاوز جنسی قرار بگیرند، انجام داده اند..... برای بسیاری از مردان فلسطینی نجات زنانشان از تجاوز جنسی، مهمتر از دفاع از خانه‌هایشان یا نشان دادن شجاعت شخصی و مبارزه طلبی بود." (Holt, 2003) در این دیدگاه، دفاع از زنان و دفاع از سرزمین تفکیک‌ناپذیر است.

معضل دیگری که زنان فلسطین در درون جنبش ناسیونالیستی خود با آن روبرو می‌شوند، فقدان هماهنگی در سازمان‌های حقوق زنان است. اختلاف نظر اصلی این است که آیا مبارزه ملی باید اولویت داشته باشد و یا راهی ملی باید با تحقق حقوق زنان همراه باشد؟ مسئله اختلاف نظر بین کسانی که از جنبش‌های اسلامی در کرانه باختری و نوار غزه حمایت می‌کنند، و دیگران که بر این باورند این جنبش‌های اسلامی عمدتاً عواقب بسیار منفی برای زنان دارند، نیز وجود دارد. (Holt, 2003) علیرغم این محدودیت‌ها، زنان فلسطین نباید به عنوان قربانیان منفعل توصیف شوند. بطور مثال، زنان فلسطین اغلب در تظاهرات بر علیه دولت آپارتاید اسرائیل شرکت می‌کنند. Fleischmann دقیقاً اشاره کرده است که این امر، تمایل زنان برای شرکت در رفتارهای "غیر زنانه" و حتی خشونت‌آمیز را منعکس می‌کند، و نتیجتاً به مبارزه طلبیدن هنجارهای

فرهنگی ای که حضور محدود زنان در عرصه عمومی را تجویز میکند. (Holt, 2003) این مسئله، طبیعت پیچیده تحقیق در مورد دغدغه‌های برابری جنسیتی در درون جنبش ناسیونالیستی فلسطین را آشکار می‌سازد. از این منظر، زنان فلسطین اغلب خود را در یک موقعیت دشوار می‌یابند که در آن، هم جامعه و هم دشمن اشغالگر را به مبارزه می‌طلبند. زنان فلسطین علیرغم جنبش ملی‌شان، همانگونه که در این متن توضیح دادم، که عموماً با زبان غالب مردانه توصیف می‌شود، و همچنین حقوق زنان را اغلب به مثابه یک مقوله ثانویه بیان می‌کند، نشان داده‌اند که می‌خواهند با مسئولیت خودشان مستقل باشند و با شرط و شروط خود در این جنبش شرکت کنند. صرف‌نظر از سنت‌هایی که زنانگی را به حوزه خصوصی خانه می‌سپارد، و جدا از سیاستها و هرج و مرج در حوزه زندگی عمومی، رهایی ملی بطور واضحی دغدغه زنان فلسطین هم هست، به همان اندازه ای که برای مردان اهمیت دارد. این امر بر روی روایت مداوم شرق مآبانه مبنی بر اینکه زنان فلسطین هیچگونه استقلالی ندارند و فقط به نفع مردانشان عمل می‌کنند، خط بطلان می‌کشد. یکی از نمونه‌های این چنین روایتی در کتاب Andrea Dworkin دیده شده است. او زنان فلسطینی بمبگذار انتخاری را بدین صورت توصیف می‌کند که آنها فقط بخاطر اینکه خود را از فرهنگ مردسارانه برهانند، کمر به از بین بردن خود می‌بندند. Dworkin با چنین منطقی در مورد زنان فلسطین صحبت کرده و مدعی می‌شود که آنها در تلاش‌اند "در سرزمینی برخیزند که زنان در آن پست تر از حیوانات هستند." بنابراین زنان فلسطین فقط گول خور ناسیونالیسم و خانواده‌هایشان می‌باشند، به جای اینکه عاملان مستقلی باشند که در مقابل حکومت آپارتاید اسرائیل - فاکتوری که Dworkin مرتباً آنرا پاک می‌کند، واکنش نشان می‌دهند. او ضمن اینکه با اکراه می‌پذیرد که مردان فلسطین توسط رژیم اسرائیل مورد هدف قرار می‌گیرند، مدعی می‌شود که اقدامات زنان فلسطین در قربانی کردن خود، فقط برای تأمین پاسخگویی به نمایندگی از سوی پدرانشان، شوهرها و برادرانشان می‌باشد. Dworkin از تأیید این امر که زنان فلسطین نیز می‌توانند مورد هدف رژیم اسرائیل قرار بگیرند، قصور می‌ورزد.

Dworkin سپس از یک زن فلسطینی ناشناس نقل می‌کند که گفته است "تو گویی که ما در یک زندان بزرگ هستیم و تنها چیزی که واقعا باید از دست بدهیم، همین است. تصور کنید برای زنی مثل من، که سربلند و تحصیل‌کرده بوده و به بسیاری از کشورها سفر کرده است، چگونه باید باشد وقتی که یک حشره خطاب بشوی، همان چیزی که سربازان اسرائیلی صدایمان میکنند - سوسکه‌ها، سگ‌ها و حشرات." این نقل قول کاملاً با استدلال Dworkin مبنی بر اینکه زنان فلسطین در درجه اول توسط جامعه پدسالار خودشان محدود و قربانی می‌شوند، متضاد است. زن ناشناس فلسطینی مورد بحث در اینجا، خود را به عنوان مخالف مرد فلسطینی نمی‌بیند. برعکس، او خود را در اتحاد با مردانی می‌بیند که مانند او "توسط نژادپرستی و بی‌عدالتی ناشی از اشغال، مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند." با این وجود، Dworkin از این زن نقل قول کرد تا ثابت کند که "بهترین و با هوش‌ترین" آدمها فریب می‌خورند، آنها کسانی هستند که "به جای مردانی که هم به آنها تجاوز جنسی می‌کنند و هم آنها را می‌کشند تا به قوانین جامعه احترام بگذارند"، ترجیح می‌دهند "اسرائیلی‌ها را بخاطر رنج و درد زنان مورد سرزنش قرار بدهند." به اعتقاد Dworkin، شکایت زن از ظلم و ستم اسرائیلی جابجا شده است. (Amireh, 2005)

Dworkin در تلاش برای توجیه استدلال خود، آنچه را که زن "الجزایری" به آن تبدیل شده بود متذکر شد - زنی که انرژی بسیاری را صرف جنگ برای کشورش کرد تا پس از آزادی از فرانسه فقط "به عقب رانده شود". (Amireh, 2005) این منطق بطور زیرکانه اشاره بر این دارد که زنان از آنجائیکه از قرار معلوم توسط مردان "خودشان" کنترل می‌شوند، نباید به عنوان بازیگران واقعا مستقل سیاسی در نظر گرفته شوند. اگر چه درست است که زنان الجزایر، پس از اینکه رهایی ملی‌شان متحقق شد، به عقب و به حوزه خصوصی رانده شدند، اما این به آن معنا نیست که گفته شود آنها بدون تمایل خودشان در مبارزه ملی درگیر شده بودند. این مقایسه در مورد زنان فلسطین نیز صادق است، همان کسانی که Dworkin تلاش کرد بی‌اعتبار ساخته و مدعی عدم دخالتگری آنها گردد.

زنان فلسطین بخاطر اثبات بیشتر وجدان فعال خود در تحقق کاملاً مستقلانه رهایی ملی، به محض اینکه شروع به آموزش بهتر کردند، نگاه به ورای خانه و ازدواج را آغاز نمودند. (Holt, 2003) آنها از این واقعیت آگاه شدند که برای تحقق رهایی ملی، ضروری است هنجارهای سنتی معینی شکسته شود تا جامعه فلسطین خود را تقویت کند. این امر، ادعای مبنی بر اینکه زنان فلسطین فقط فریب مردانشان را می‌خورند و فقط به مثابه ابزاری هستند تا اهداف سیاسی یکی دیگر از نهادهای مردانه را متحقق کنند، بار دیگر رد می‌نماید.

تجربه الجزایر

در طول دوران اشغال الجزایر توسط فرانسه، زنان الجزایر رنج‌های بسیاری بردند. سربازان فرانسوی زنان الجزایر را مورد تجاوز جنسی قرار دادند، روستاها را به آتش کشیدند و گلوهای روستائیان را دریدند و امول آنها را به سرقت بردند. فرانسوی‌ها حامدانه بدن زنان الجزایر را به عنوان بستر میدان جنگ سیاسی مابین مردان فرانسه و الجزایر، مورد استفاده

قرار میدادند. مردان الجزایر، خود را بخاطر تجاوز به زنان "متعلق به خود"، سرافکنده میدیدند، همان زنانی که اموال خود محسوب کرده و منشاء همان "شرف"ی میدانستند که به اعتقاد آنها از "پاکی" زنانشان نشأت می‌گرفت. قربانیان مونت، اغلب جلوی چشمان والدین خود مورد تجاوز قرار می‌گرفتند. در نتیجه بدن زنان، به "نماد های سیاسی و قلمروی تبدیل شد که در آن برنامه های سیاسی مردان جامعه سر به شورش آورده، نقش می بست." (Salhi, 2010) مردم الجزایر در تلافی با حضور مسلط فرانسوی ها و تلاش خشونت آمیز آنها در تحمیل زبان، فرهنگ و ارزش های فرانسوی، حجاب، رفتار نابرابر و به انزوا کشاندن زنان را در درون فرهنگ بومی افزایش دادند. به این ترتیب بود که وضعیت استعماری کشور، منجر به وخامت شدیدتر وضعیت زنان در مناطق روستایی و شهری گردید. بخاطر شیوه ای که مردان الجزایر در پیش گرفته و در آن زنان الجزایر را در مقابله بر علیه روش های غربی و نظام استعماری قرار میدادند، زنان الجزایر به مثابه چراغ راهنما و نگهبانان ارزش های سنتی و فرهنگی دیده شدند. همزمان با این امر، ارتش فرانسه نیز کنترل و سوء استفاده از زنان الجزایر را، به مثابه راهی برای تضعیف کل فرهنگ دید. در اینجاست که حجاب وارد بازی میشود. Fanon در کتاب *Year Five of the Algerian Revolution* اظهار داشت "به کیش خود درآوردن زن، او را جذب ارزش های خارجی کردن و از وضعیت خود نجات دادن، هم ابزاری است برای کنترل کامل بر روی مرد، و هم وسیله ای است کارآمد برای از بین بردن فرهنگ الجزایر." (Salha, 2009) (صفحه 114) این هدف استعماری مبتنی بر جذب زنان الجزایر، انگیزه ای شد برای مرد الجزایری تا کنترل سختی را، بر روی آنچه که به عنوان زنان "متعلق بخود" میدید، اعمال نماید. با این وجود، مداخله زنان الجزایر را در طول این دوران، نباید منکر شد. برعکس، آنها نشان دادند که علیرغم فشارهای شدید از سوی پدرسالاری خودشان، و همچنین حکومت استعماری فرانسه، مقاومت کردند.

Hassiba Ben Bouali نمونه ای است کامل برای نشان دادن این امر. فعالیت او رادیکال بود زیرا او یک زن الجزایری بود که وارد عرصه عمومی میشد، امری که انجام آن برای یک زن الجزایری، سنتا نامناسب بود. او نه تنها استعمار فرانسه، بلکه آداب و رسوم محافظه کار بومیان جامعه الجزایر را نیز به مبارزه می طلبید. Hassiba در فیلم نبرد الجزایر ساخته Gillo Pontecorvo در سال 1967 در این چنین منظری معرفی شده است. او لباس بیگانگان اروپایی را می پوشید تا بتواند از حلقه نظامی فرانسه، که به صورت دیوار دور قصبه کشیده شده بود، آزادانه گذر کند. (Slyomovics, 1995) (صفحه 8) زبان صحنه های این فیلم، زیرکانه اما روشن بود. Hassiba از میان قلمرو سنتا متعلق به عرصه عمومی بیرونی مردان، در حال تردد بود. در نتیجه، او نه تنها فقط در مبارزه ملی، بلکه در یک مبارزه جنسیتی نیز درگیر بود.

در میان زنان جنگجوی الجزایر، دست کشیدن از حجاب نیز رواج داشت. این سنتی در آفریقای شمالی بود که در دوران جنگ های استقلال، بخاطر فرار از سختی جدایی جنسیتی به کار گرفته میشد. با این حال اکثریت زنان الجزایر در فعالیت هایی مانند دست کشیدن از حجاب یا بمب گذاری درگیر نشدند. در عوض آنها به سکوت به مثابه یک مکانیسم دفاع از خود، دست زدند که در انقلاب نقش مهمی ایفا کرد. این امر بخصوص توسط زنان بی سواد الجزایر صورت می‌گرفت که بطور اجتناب ناپذیری قادر به شرکت در گفتمان سیاسی، که هنوز در هر دو طرف به زبان فرانسه انجام میشد، نبودند. یک نمونه از اقدام به سکوت، زمانی بود که زنان الجزایر توسط مصاحبه کنندگان استعمارگر فرانسوی، مورد مصاحبه قرار می‌گرفتند. استعمارگران تلاش داشتند زنان الجزایر را جذب کنند تا آنها را بر علیه کل جامعه پدرسالار الجزایر بکشانند. زنان با حجاب نیز در چندین راه پیمایی و اعتصاب بر علیه فرانسوی ها شرکت کردند. Frantz Fanon نقش مهمی که زنان الجزایر در دوران مبارزه ایفا نمودند را نیز تأیید کرده بود. او در کتاب *A Dying Colonialism* "خود" روانشناسی تحول برخی از زنان الجزایر در طول جنگ" را توصیف کرده و "از حق زیست آنها به مثابه یک انسان مستقل، دفاع نمود". Fanton با ژرف بینی در مقابل گرایش پدرسالارانه در حذف زنان از تاریخ، استقامت کرد. او این مقاومت را با نوشتن در مورد نقش گسترده ای که زنان الجزایر در طول جنگ ملی استقلال بازی کردند، انجام داد. از جمله "نقش انقلابی کارگر جنسی به مثابه یک بازیگر سیاسی." (Fanon 1967) با این وجود، او از سوی فمینیست های الجزایر بخاطر "اغراق در مورد رابطه میان رهایی ملی و رهایی زنان، اغراق در مورد نقش نظامی زنان الجزایر به مثابه جنگجویان" و "مفروض گرفتن اینکه وضعیت نظامی زنان با مردان برابر بود"، مورد انتقاد قرار گرفت. (White, 2007) این نقد مشخص، در واقع از لحاظ تاریخی درست است، زیرا زنان الجزایری بطور بسیار ویژه ای در FLN - جبهه آزادیبخش ملی - فرودست بودند. (White, 2007) زنان الجزایر در رابطه با قدرت های استعماری هیچ گونه حق سیاسی کوچک و بزرگی نداشتند، و از حق انتخاب برخوردار نبودند. زنان در میان دو حزب سیاسی حزب مردم الجزایر و حزب کمونیست الجزایر، حضور ناچیزی داشتند. آنها اغلب به سازمان های فقط مختص زنان واگذار می‌گردیدند. تفکر در مورد وضعیت زنان، به مثابه مقوله ای که واقعا نباید به آن اولویت داد، در نظر گرفته میشد. (Amrane and Abu-Haidar, 1999) این در واقع بسیار شبیه رفتارهایی بود که FLN - جبهه آزادیبخش ملی - در برخورد با دغدغه های برابری جنسیتی داشت. اکثر آنها "مسئله زن" را در نظر نمی گرفتند. تصور میشد که بالاترین اولویت، مقابله با ارتش فرانسه است و مسائل زنان باید به کنار گذاشته شوند. به نظر میرسد که

برابری جنسیتی رخدادی است که سرانجام از طریق استقلال و رهایی از استعمار متحقق خواهد شد. تمایل اصلی FLN این بود که یک تصویری از دخالت زنان، به مثابه راهی برای ضد حمله به تبلیغات استعمارگران فرانسه مبنی بر ادعای مقابله با الجزایر سرکوبگر و آداب و رسوم پدرسالارانه، به پیش ببرد. به هر حال، جز از طریق تصاویر و تبلیغات FLN، کار برجسته ای در مورد تحقق حقوق زنان الجزایر صورت نگرفت. (McMaster, 2009) (صفحه 315)

"تصویری که عموماً از زنان مسلمان به مثابه جنگجویان مقاوت قهرمانانه در دوران جنگ الجزایر به دست داده میشود"، (McMaster) با واقعیت اینکه چگونه زنان الجزایری جنگجو به رسمیت شناخته میشدند، در تضاد بود. "مبارزه توسط زنان" که اغلب در "میدان های نبرد در سرتاسر الجزایر" صورت میگرفت، "از سوی برخی از جنگجویان و بخصوص رهبران به سختی درک میشد". (Amrane and Abu-Haidar, 1999) هیچ زنی در میان رهبران درجه بالای FLN وجود نداشت. زنان ممکن بود در میدان های نبرد پذیرفته شوند، اما در پذیرش این ایده که با آنها بطور برابر رفتار شود، اکراه عظیمی وجود داشت. نامزدی Nafissa Laliem-Hamoud در CNRA - کمیته ملی انقلاب الجزایر - پذیرفته نشد. او اولین پزشک پارتیزان و روشنفکر بود و یک بار هم عضو PPA - حزب مردم الجزایر شد. اغلب در آخر مهمترین بیانیتهای FLN، از زنان صحبت میشد. این امر رفتار با رزمندگان زن را به نمایش میگذاشت. در جزوات راهنمای FLN که در آگوست 1956 و در اوج جنگ طرح ریزی شد، عبارت "جنبش زنان" به کار رفته است، اما در آخرین قسمت آن و به دنبال پاراگراف های مربوط به جنبش های مردم روستایی، جوانان، صنعتگران، کسبه، روشنفکران و کارگران. مشارکت زنان، به عنوان امری صرفاً ثانویه در نظر گرفته میشود. و زمانی که زنان الجزایر در ارتش داخل شدند، کار آنها اغلب به ندرت به رسمیت شناخته میشد. تنها نمونه ای که از یک زن شرکت کننده در نبرد به دست داده میشود، دختر جوانی از یک قبیله بود که "یک خواستگاری را رد میکند، زیرا از سوی یک پارتیزان جنگجو نبود: این کمال مطلوب زنان الجزایری را به روشنی نشان میدهد." علاوه بر این، نقشی که FLN به الجزایری ها اختصاص میداد، یک اولویت جنسیتی بسیار بخصوصی را به دنبال داشت. "وظایف" و نقشی که مقامات میخواستند تحمیل کنند، عبارت بودند از: (الف) حمایت اخلاقی از رزمندگان و جنبش مقاومت، (ب) دادن دستور العمل ها، رسیدگی به مقررات و ارائه پناهگاه و (پ) کمک به خانواده ها و کودکان پارتیزان های جنگجو، زندانیان و دیگر افراد بازداشت شده. (Amrane and Abu-Haidar, 1999)

اگرچه این چنین استفاده سمبلیک از تصویر زن الجزایری، وضعیت آرایافته و یا دفاع شده هر یک از بازیگران سیاسی، و موقعیت سیاسی آنها را قابل فهم میکرد، اما مشکلی که این امر بطور ضمنی تفهیم میکند این است که زنان الجزایر به جای یک بازیگر مستقل، به مثابه صرفاً یک سوژه معرفی میشوند.

یک از نمادهای استفاده الجزایر از این نوع سمبل ها، از طریق حجاب بیان میگردد. Fanon حجاب را به مثابه مقاومتی در برابر استعمار فرانسه توصیف کرده است. فرانسوی ها ردای سنتی آفریقای شمالی را به مثابه یک نماد برجسته در جامعه الجزایر میدیدند و به همین دلیل هم نمادی بود که باید مورد هدف قرار میگرفت. این امر "حکومت استعماری را قادر ساخت تا یک مرام دقیقاً سیاسی را تعریف کند: اگر میخواستیم ساختار جامعه الجزایر و ظرفیت آن برای مقاومت را از بین ببریم، باید اول از همه بر زنان آن غلبه کنیم، باید برویم و آنها را در پشت حجاب، جایی که خود را مخفی می کنند، و در خانه ها، جایی که مردان آنها را دور از چشم نگهدارند، بیابیم." (Fanon, 1959) بدیهی است که جامعه الجزایر، به این مرام سیاسی فرانسه که در ذهن خود دارد، با یک روایت ارتجاعی پاسخ دهد تا از آن ارکانی که فرانسه به نابود کردن تهدید مینماید، دفاع کند. اصولاً جداسازی جنسیتی، حفظ نامرئی بودن زنان توسط حجاب و فضای داخلی منزوی، در ماهیت خود به وضوح با خونخواهی محافظت خواهد شد.

این امر، دوگانه سختی را که بخاطر وضعیت مابین دشمنان استعمارگر فرانسوی و مرتجعین ایجاد شده بود، به نمایش میگذارد. همان چیزی که پیشکش زن الجزایری شد و اینکه او چگونه باید رفتار کند. زنی که به جای واقعیت مادی - یعنی واقعیتی که زنان الجزایر در آن برای خود تصمیم می گرفتند که حقوق شان چگونه باید متحقق شود - فقط توسط نمادها معرفی میشد.

"جالبترین و پویا ترین مرحله دخالتگری مستقیم زنان در جنگ، طی دوران 1955 الی 1957 بود. دوره ای بازتر و تجربی تر که وعده و پتانسیل یک تحول واقعی در نقشهای جنسیتی را به دوش گرفت، اما توسط رهبری FLN از اواخر سال 1957 به بعد به طور ناگهانی "متوقف شد". در طول این فاز اولیه، چندین هزار زن ابتدا در سطوح مختلف اقدام مستقیم درگیر شدند. از جمله به عنوان رزمنده، نرس، دستیار و ارائه دهندگان حمایت لجستیکی به جنبش ملی الجزایر. این یک تصمیم سیاسی رسمی نبود، بلکه پاسخی آنی بود به "وضعیتی که مردان شهری و روستایی جنگجو خود را در آن یافتند. مثلاً روبرو شدن با کمبود نرس های آموزش دیده برای نگهداری موقت از جنگجویان زخمی. (McMaster, 2009)

پس از ترمیم پدرسالاری در طول سال های 1959 - 1962 و بدنبال استقلال، مقاهیم سرسخت نقشهای سنتی بار دیگر ظهور یافت. این امر میتواندست بخاطر "قدرت بنیادی و تداوم دین محافظه کار اسلامی باشد و فرهنگی که میرفت نظم سیاسی پس از

جنگ را شکل دهد"، چیزی "ناشی از شرایط جنگی که مردان را مصمم کرد تا غلبه خود بر زنان و جوانان را با یک خونخواهی به اثبات برسانند." (McMaster, 2009) (صفحه 348) پس از استقلال، زنانی که در مبارزه ملی شرکت کردند، از انتظار عمومی ناپدید شدند. از میان 194 تن در اولین نشست مجلس ملی فقط 10 نفر زن بودند. (Amrane and Abu-Haidar, 1999)

در طول دوره پدرسالاری ترمیم یافته، زنانی که شورش میکردند یا از تأیید این ایده آله سرباز می زدند، اغلب با خشونت روبرو میشدند. پیش از آن، زنان الجزایر عمدتاً با تهدید به خشونت از سوی نیروهای فرانسه روبرو بودند. جنبش ناسیونالیستی الجزایر، پس از استقلال الجزایر در صدد بسط یک تعریف جدیدی برای فمینیست هایی که نگران برابری جنسیتی بودند، برآمد. این فمینیست ها متوجه شدند که منافع آنها توسط بازیگران سیاسی مذکر مورد سوء استفاده قرار گرفته و حتی انکار شده است.

به طور مثال All Ben Hadi یکی از رهبران FIS - جبهه رستگاری اسلامی الجزایر، قاطعانه اظهار داشت که جایگاه طبیعی زن خانه اوست. اگر قرار است زنان به بیرون بروند، نباید نزدیک مردان باشند و محل کار آنها باید کاملاً "محیط زنانه" باشد. او استدلال میکند که "مخلوط کردن آزادانه" مردان و زنان در موسسات و دانشگاه ها، "برخلاف اخلاق اسلامی" است. او معتقد است که در "یک جامعه واقعا اسلامی"، زن نهایتاً مقدر نیست کار کند و در حوزه عمومی منتسب به مردان، دخالت نماید. به همین دلیل، رئیس حکومت باید به او پاداش بدهد. این پاداش تضمین میکند که او مجبور به ترک خانه اش نشود. زن به مثابه تولید کننده مردان محسوب میشود، در نتیجه، به جای تولید اجناس مادی، این امر باید به مثابه الویت اصلی او در نظر گرفته شود. این تفسیر پدرسالارانه از اینکه زنان الجزایری چگونه باید خود را اداره کنند، در مواد مندرج در قانون خانواده که 5 سال پیش تر توسط FLN وضع گردیده بود، بیان شده است. در سال 1984 زنان بر طبق این قوانین تا موقعیت افراد زیر سن قانونی نتزل یافته و به سلطه پدر یا شوهر برخورد محکوم گردیدند. فمینیست های الجزایر از همان اوان مقرر شدن این قوانین زن ستیز، دست به اعتراض زده و سکوت در مقابل آن را نپذیرفتند. در روز 4 مارس 1985، گروهی از زنان در بازار الجزایر، در مقابل عمارتی که Hassiba Ben Bouali در آن به قتل رسیده بود، دست به تظاهرات زدند.

به نظر میرسد که قانونی بودن سیاست های دولت، بویژه قوانین عقب مانده خانواده، با میزان خشونت که بر علیه زنان در الجزایر رخ میدهد، همراه بود. به طور مثال گروه های اسلامی مانند GIA - جماعت اسلامی مسلح و MIA - جنبش اسلامی مسلح از همان سال 1991 زنان را مورد هدف خود قرار دادند. در مارس 1994، FIS/GIA هشدار دادند که هر زنی که بدون حجاب در خیابان ها باشد، ترور خواهد شد. در سی ام مارس، دو دانشجوی زن به نام های Raziqa Meloudjemi و Naima Kar Ali 19 ساله هنگامیکه در یک ایستگاه اتوبوس در الجزیره ایستاده بودند، توسط مردان مسلح موتورسوار مورد اصابت گلوله قرار گرفتند. سفر با قطار در ماه مه ممنوع گردید، به دلیل آنکه مردان و زنان مشترکاً از یک کوپه استفاده میکردند. GIA - جماعت اسلامی مسلح، برای 7 میلیون دانش آموز ابتدایی و دبیرستانی و 320 هزار آموزگار، پیام های تهدید به مرگ فرستاد، مگر اینکه برداشت این جماعت از آموزه های اسلامی، از جمله تفکیک جنسیتی، رعایت حجاب استادان و دانش آموزان مونت و حذف ژیمناستیک، از سوی این دانش آموزان و آموزگاران متحقق شود. (Slyomovics, 1995) (صفحه 11)

از سوی دیگر، سازمان جوانان آزاد الجزایر که با دولت دارای روابطی بوده و مدعی است که سکولاریسم را در رژیم FLN نمایندگی می کند، در واکنش به کشتارهای زنان بی حجاب، زنان با حجاب را مورد هدف خود قرار داد. رویهم رفته گروه های سکولار و گروه های اسلامی، هر دو شیوه های مشابهی را به کار بردند که کنترل دسترسی زنان به منابع و فضای عمومی را در بر داشت. بطور مثال، سکولارها دسترسی به سالن های زیبایی و حمام ها را به زنان اجازه میدهند، دقیقاً بخاطر اینکه در این فضاها زنان و مردان مخلوط نیستند. در حالیکه اسلامی ها در ممنوع کردن این مناطق حتی سختگیر تر هستند. آنها فقط شرکت در مسجد، در فضاهای داخلی کنترل شده توسط FIS و به دور از "معاشرت بدون نظارت و خرابکارانه بالقوه" را برای زنان مجاز میدانند. (Slyomovics, 1995) (صفحه 12)

جالت است که به چگونگی برخورد به نگرانی های مربوط به خشونت بر علیه الجزایری ها در میانه این دهه از خشونت تروریستی در الجزایر، توجه کنیم. Fadhila Assous در یک نمایش تک نفره، نماینده حزب FLN را واداشت که گروهی از زنان را به این شیوه مورد خطاب قرار دهد: "زنان عزیز، مادران عزیز، خواهران عزیز و همسران عزیز. زن باشید! همیشه و تا ابد زن باقی بمانید! به ما فرزندان بسیاری بدهید. کف زمین هایتان را جاروب کنید و میل هایتان را برق بیاندازید. برایمان سوپ خوب درست کنید و اگر وقت داشتید پشم بریسید و فرش ببافید." (Salhi, 2010) این طرز برخورد به مسئله، شاید بتواند منعکس کننده نگرش های اجتماعی و فرهنگی گسترده تری باشد که مکانیسم هایی را برای راه حلی ایجاد کند که زنان الجزایر را در مقابل خشونت از سوی همه طیف های سیاسی، محافظت نماید. الویت دادن به نظارت و کنترل بر خود مدیریتی زنان الجزایر در مورد سلامت جسمی و روانی شان، فرهنگ زهرآگینی را تولید کرد که بر روی زنانی که حقوق

خود را مطالبه می‌کردند، فشار عظیمی وارد مینمود. این وضعیت زنان الجزایر، از قرار معلوم پدیده‌ای است که حتی از دوره استعمار فرانسه بر الجزایر وجود داشته است، یعنی همان زمانی که زنان الجزایر خود را در میانه تضاد مابین سرکوبگران خارجی و داخلی، یعنی تضاد مردان خودی و مردان فرانسوی، یافتند. در طول دوره خشونت تروریستی، یعنی مدتها پس از استقلال الجزایر، بازی مجموع - صفر موجود گذشته، به سادگی در میان گروه‌های سیاسی مختلف در الجزایر متجلی شد، همان گروه‌هایی که اساساً بر روی بدن و استقلال زنان الجزایر در حال جنگ بودند.

زنان الجزایر در پاسخ به گروه‌های سیاسی مختلف که مردان بر آن غلبه داشته و در تلاش بودند برنامه خود و استفاده از بدن زنان را به مثابه میدان سیاسی نبرد خودشان، مورد استفاده قرار بدهند، منفعل نبودند. به عنوان مثال Khalida Messaoudi یکی از فمینیست‌های برجسته MPR - جنبش برای جمهوری، در الجزایر مخفی شد و مجبور گردید آپارتمان و شغل خود را به عنوان استاد ریاضی، ترک کند. او اخیراً در مصاحبه‌ای قصد خود را برای مسلح شدن در دفاع از مخالفت با پدرسالاری فاش کرد: "آنچه که در رابطه با زنان در این لحظات در الجزایر می‌گذرد، نه یک رویارویی مابین یک اکثریت و یک ایزوسیون، بلکه جنگی ست بین دو برنامه برای جامعه، یکی که به روشنگری و حقوق بشر متوسل میشود، و دیگری که به تاریک اندیشی و تعصب دینی رجعت میکند. ظهور یک دولت اسلام‌گرا، به مثابه نفی شهروندی و هویت الجزایر خواهد بود." (Slyomovics, 1995) این زن الجزایری سرانجام تبدیل به یک سیاستمدار در درون دولت الجزایر شد، که گواهی ست بر فعالیت سیاسی زنان. بهر حال، مسئله‌ای که با Khalida Messaoudi مطرح میشود این است که او اگرچه نسبت به زن ستیزی اسلام‌گرایان بیزاری نشان داده و از حق زن برای تحصیلات پایه‌ای و اشتغال حمایت می‌نماید، اکنون برای Bouteflika دیکتاتور کار می‌کند. نتیجه اینکه دغدغه‌های برابری جنسیتی، لایه‌های پیچیده‌ای را شامل میشود - ناسازگاری با یک نوع از زن ستیزی و مکتب ظالمانه، لزوماً به معنای این نیست که نهادهای مورد بحث، در عرصه‌های دیگر بطور غیر مترقیانه‌ای درگیر نخواهند شد. به هر حال، میتوان گفت انتظار گذار فوری الجزایر به یک دموکراسی کاملاً با ثبات در زمانی که هنوز کشور ناچاراً در حال التیام از زخمهای استعمار فرانسه و یک دهه خشونت تروریستی است نیز، غیر منصفانه خواهد بود.

حال به دنبال تجزیه و تحلیل عمیق تجربه الجزایر، جالب خواهد بود که ببینیم آیا تاریخ تکرار خواهد شد اگر چنانچه جنبش ناسیونالیستی فلسطین بر آن باشد هدف نهایی رهایی را متحقق سازد؟ آیا زنان فلسطین نیز مجبور به بازگشت به حوزه خصوصی خانه خواهند بود؟ هر دو تجربه، فرهنگ‌های اجتماعی محافظه‌کار مشابهی را که مشکلات پیچیده‌ای برای زنان به ارمغان آوردند، به وضوح نشان میدهد. از سوی دیگر، هنجارهای سنتی پدرسالارانه، موانع بیشتری در راه تحقق رهایی ملی می‌افزاید که مانع استقلال زنان در دفاع از خود در مقابله با دشمن میگردد. به زنان نقش اخلاقی و پرورش دهنده اختصاص داده شد و اینکه نباید با آن ستیزه جویند، بلکه باید حمایت خود از آنها را اتخاذ شیوه‌های "مناسب" بیان دارند. به چالش کشیدن این نقش، برای بسیاری از زنان الجزایر ثمربخش بود، همانگونه که شورش آنها بر علیه پدرسالاری اساساً به آنها کمک نمود تا رهایی ملی را متحقق سازند. به نظر میرسد زنان فلسطین جای پای آنها را تعقیب می‌نمایند، و آنها با دلایل خوبی.

فهرست منابع:

- Amanda Jacoby, T. (1996). Gendered Nationalism and Palestinian Citizenship: Reconceptualising the Role of Women in State Building. York University: Centre for International and Security Studies
- Amireh, A. (2005). Palestinian Women's Disappearing Act: The Suicide Bomber through Western Feminist Eyes. The MIT Electronic Journal of Middle East Studies, 5, pp.34-36
- Amrane-Minne, D. (1999). Women and Politics in Algeria from the War of Independence to Our Day. Research in African Literatures, 30(3), pp.62-77
- Fanon, F. (1967). A dying colonialism. 1st ed. Grove Press, pp.35-40
- Gluck, S. (1995). Palestinian Women: Gender Politics and Nationalism, Journal of Palestine Studies, 24(3), pp.5-15
- Holt, M. (2003). Palestinian women, violence, and the peace process. Development in Practice, 13(2-3), pp.223-238
- MacMaster, N. (2012). Burning the veil. 1st ed. Manchester [u.a.]: Manchester University Press

- Massad, J. (1995). *Conceiving the Masculine: Gender and Palestinian Nationalism*. *Middle East Journal*, [online] 49(3), pp.467–483
- Nagel, J. (1998). *Masculinity and nationalism: gender and sexuality in the making of nations*. *Ethnic and Racial Studies*, 21(2), pp.242–269
- Salhi, Z. (2010). *The Algerian feminist movement between nationalism, patriarchy and Islamism*. *Women’s Studies International Forum*, 33(2), pp.113–124
- Slyomovics, S. (1995). *“Hassiba Ben Bouali, If You Could See Our Algeria”: Women and Public Space in Algeria*. *Middle East Report*, (192), p.8
- White, A. (2007). *All the Men Are Fighting for Freedom, All the Women Are Mourning Their Men, but Some of us Carried Guns: A Race-Gendered Analysis of Fanon’s Psychological Perspectives on War*. *Signs: Journal of Women in Culture and Society*, 32(4), pp.857–884